

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي

مباحثی به مناسبت ایام سالگرد شهادت حضرت فاطمه (س)

به دلیل قرار گرفتن در آستانه سالگرد شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) بحث این جلسه به بازنگری نسبت به آنچه راجع به حضرت زهرا (س) بیان شد، اختصاص می‌یابد.

چرا پس از رحلت پیامبر (ص)، کتابت و نقل حدیث، ممنوع شد؟

عمده مطلب این است که آنچه بعد از رسول اکرم (ص) اتفاق افتاد، قابل کتابت نبوده است؛ چون یک اجماعی در حاکمیت، برای عدم اجازه کتابت و نقل حدیث از پیامبر (ص) وجود داشت و به دلیل اینکه اگر حقیقت آنچه اتفاق افتاده بود، به طور کامل نقل می‌شد، ادامه حاکمیت برای بنی‌امیه و حتی بنی‌عباس امکان‌پذیر نبود و همه چیز برای مردم واضح و روشن می‌شد؛ چون تداوم حاکمیت این حکومت‌ها متوقف بود بر اینکه کسانی که بلافاصله بعد از پیامبر (ص) به حکومت رسیدند، برای مردم دارای ارزش و آبرو باقی بمانند و اگر آن افراد، ارزش و وجهه خود را در بین مردم از دست می‌دادند، بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز از درجه اعتبار ساقط و حکومت خود را از دست می‌دادند. بنابراین طرف مقابل نباید اجازه کتابت حقایق را بدهد.

ورود روایت‌های جعلی در نقل‌های شفاهی و نوشتاری

اما به هر تقدیر وقایع به طور شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل می‌شد و این نقل‌ها یک معضلی برای جریان باطل محسوب می‌شد؛ و لذا از یک طرف، اجازه نقل نوشتاری نسبت به آنچه اتفاق افتاده بود را نمی‌دادند و از طرف دیگر، نقل‌های باطل، دروغین و مشوش را جعل می‌کردند و به عنوان واقعیت می‌نوشتند و به مرور زمان، این نقل‌های باطل، بر نقل‌های شفاهی و نقل‌های سینه‌به‌سینه وارد شد و در یک زمانی این نقل‌های باطل در نقل‌های نوشتاری ما نیز وارد شد. بنابراین در بیان خود ما هم کژی‌ها و اباطیل، ظهور و بروز پیدا کرده است؛ به گونه‌ای که در سخنرانی‌ها و روضه‌ها اگر به خوبی توجه شود، یک تناقضی مشاهده می‌شود؛ از یک طرف با کمال قاطعیت گفته می‌شود حضرت زهرا (س) بعد از پیامبر (ص) با همه وجود از ولایت

دفاع می‌کند و از طرف دیگر گفته می‌شود ایشان بعد از پیامبر اسلام (ص) علی‌الدوام عزادار رسول خدا (ص) بودند و دائماً به دلیل فقدان پدر بزرگوارشان مریض و بیمار بودند و همیشه در خانه گریه می‌کردند. اگر ایشان به‌طور مداوم بعد از رسول خدا (ص) در خانه به گریه و زاری مشغول بودند، چه‌موقع به دفاع از ولایت پرداختند؟! آیا گریه‌های ایشان در فراق پیامبر (ص) دفاع از ولایت محسوب می‌شود؟!

روایت مجعول کتاب «روضة الواعظین» از اواخر عمر حضرت فاطمه (س)

روایتی که گریه‌های ایشان را نقل می‌کند، اولین بار توسط قتال نیشابوری در روضة الواعظین نقل شده است که در ذیل، به روایتی از آن، که دیگران نیز بعداً آن را نقل می‌کنند، اشاره می‌شود. بعد از قتال نیشابوری، ابن‌شهر آشوب به آن روایت اشاره می‌کند؛ این در حالی است که قبل از قرن ششم، کتابی که این مطلب را نقل کرده باشد، وجود ندارد؛ یعنی از قرن ششم (حدود سال ۵۷۰ به بعد) که قتال نیشابوری کتاب روضة الواعظین را نوشت و مناقب ابن‌شهر آشوب که متوفای سال ۵۸۸ است، این روایت وارد شده است. قتال این روایت را در صفحه ۱۵۰ روضة الواعظین نقل می‌کند. لازم به ذکر است که ایشان این روایت را با عبارت «رُوی» نقل می‌کند. و اما روایت:

و رُوي أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَا زَالَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ (سر را از سردرد بسته بودند) نَاحِلَةً الْجِسْمِ (روزبه‌روز لاغر می‌شدند) مُنْهَدَةً الرُّكْنِ (توانمندی جسمی ایشان پایین می‌آمد) مِنَ الْمُصِيبَةِ بِمَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (از فقدان پیامبر (ص)) وَ هِيَ مَهْمُومَةٌ مَغْمُومَةٌ مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ كَنِيبَةٌ حَزِينَةٌ بَاكِیَةٌ الْعَيْنِ مُحْتَرِفَةٌ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ فِي كُلِّ سَاعَةٍ (لحظه‌به‌لحظه ایشان بی‌هوش می‌شدند. این حالات به‌طور مداوم برای فاطمه (س) بعد از رسول خدا (ص) پیش می‌آمد. به دلیل واژه «لا زالت» این معنا برداشت می‌شود) وَ حِينَ تَذْكُرُهُ وَ تَذْكُرُ السَّاعَاتِ الَّتِي كَانَ يَدْخُلُ فِيهَا عَلَيْهَا (وقتی ایشان به یاد پیامبر (ص) و به یاد ساعاتی می‌افتادند که پیامبر (ص) به دیدار ایشان می‌آمدند،) فَيَعْظُمُ حُزْنُهَا (حزن حضرت زیاد می‌شد) وَ تَنْظُرُ مَرَّةً إِلَى الْحَسَنِ وَ مَرَّةً إِلَى الْحُسَيْنِ وَ هُمَا بَيْنَ يَدَيْهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ (گاهی به امام حسن (ع) و گاهی به امام حسین (ع) نگاه می‌کردند؛ درحالی‌که نزد ایشان بودند) فَتَقُولُ أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ يَدْخُلُ فِيهَا عَلَيْهَا (کجاست جدتان که به شما احترام می‌گذاشت؟) وَ يَحْمِلُكُمَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ (یک دفعه تو را حمل و دیگری بار تو را) أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمَا (کجاست پدری که از همه بر شما مهربان‌تر بود؟) فَلَا يَدْعُكُمَا تَمْشِيَانِ عَلَى الْأَرْضِ (ایشان نمی‌گذاشت شما روی زمین راه بروید) فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَقَدْ وَ اللَّهُ جَدُّكُمَا وَ حَبِيبُ قَلْبِي (به خدا قسم، جد شما و حبیب قلب من بود) وَ لَا أَرَاهُ يَفْتَحُ هَذَا الْبَابَ أَبَدًا (دیگر نمی‌بینم درب خانه ما را باز کنند) وَ لَا يَحْمِلُكُمَا عَلَى عَاتِقِهِ كَمَا لَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ بِكُمَا (از این به بعد شما را بر

دوشش نمی‌گذارد) ثُمَّ مَرَضَتْ مَرَضاً شَدِيداً (آنچه گفته شد، مربوط به قبل بیماری ایشان بود. سپس ایشان به‌سختی بیمار شدند) وَ مَكَثَتْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فِي مَرَضِهَا إِلَى أَنْ تُوفِّيَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا (۴۰ روز بیماری ایشان طول کشید. با این بیان، اگر روایت ۷۵ روز صحیح باشد، ۴۰ روز بیمار بودند و ۳۰ روز گریه می‌کردند؛ در این صورت در چه زمانی به دفاع از ولایت پرداختند؟! آیا یک سخنرانی، مصداق دفاع از ولایت خواهد بود؟! یعنی آیا همان خطبه فدکیه دفاع از ولایت است؟! فَلَمَّا نُعِيَتْ إِلَيْهَا نَفْسُهَا دَعَتْ أُمَّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ (وقتی یقین کرد، زمان مرگ فرا رسیده است، ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس را دعوت کرد) وَ وَجَّهَتْ خَلْفَ عَلِيٍّ وَ أَحْضَرَتْهُ (حضرت (س) به‌دنبال علی (ع) فرستادند و ایشان را فراخواندند) فَقَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّهُ قَدْ نُعِيْتُ إِلَيَّ نَفْسِي وَ إِنِّي لَأَرَى مَا بِي (به‌دلیل این بیماری از دنیا می‌روم) لَا أَشْكُ إِلَّا أَنِّي لِأَحَقَّةٍ بِأَبِي سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ (لحظه‌به‌لحظه زمان ملحق شدن من به پدرم نزدیک می‌شود) وَ أَنَا أَوْصِيكَ بِأَشْيَاءٍ فِي قَلْبِي (وصیت‌هایی دارم) قَالَ لَهَا عَلِيٌّ أَوْصِينِي بِمَا أَحْبَبْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مِنْ كَانِ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهْدَتِي كَاذِبَةٌ وَ لَا خَائِنَةٌ (تو مرا تا به حال دروغگو نیافتی) وَ لَا خَالَفْتُكَ مِنْذُ عَاشَرْتَنِي (و تا زمانی که با تو زندگی کردم، هیچ‌گونه مخالفتی با تو نداشتم) فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَادُ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبْرُ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ أَنْ أُوْبِّخَكَ غَدًا بِمُخَالَفَتِي (حضرت علی (ع) فرمودند: تو بالاتر از این هستی که من در آخرت بگویم: زهرا با من مخالفتی داشته است) فَقَدْ عَزَّ عَلَيَّ بِمُفَارَقَتِكَ وَ بِفَقْدِكَ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ (چاره‌ای نیست و مرگ مربوط به همه است) وَ اللَّهُ جَدَّدَ عَلَيَّ مُصِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (به خدا قسم، مصیبت رسول خدا (ص) برایم تازه شد) وَ قَدْ عَظُمَتْ وَفَاتُكَ وَ فَقْدُكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ أَلَمَهَا وَ أَمْضَاهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهُ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ عَنْهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلْفَ لَهَا ثُمَّ بَكَيَا جَمِيعاً سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلِيٌّ رَأْسَهَا وَ ضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَوْصِينِي بِمَا شِئْتَ فَإِنَّكَ تَجِدِينِي وَفِيَّ أَمْضِي كُلَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ وَ أَخْتَارُ أَمْرَكَ عَلَى أَمْرِي ثُمَّ قَالَتْ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ يَا ابْنَ عَمٍّ أَوْصِيكَ أَوَّلًا أَنْ تَتَزَوَّجَ بَعْدِي بِابْنَةِ أَمَامَةٍ فَإِنَّهَا تَكُونُ لَوَلَدِي مِثْلِي فَإِنَّ الرِّجَالَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ قَالَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةً لَيْسَ إِلَى فِرَاقِهِنَّ سَبِيلٌ بِنْتُ أَمَامَةٍ أَوْصَيْتَنِي بِهَا فَاطِمَةُ ثُمَّ قَالَتْ أَوْصِيكَ يَا ابْنَ عَمٍّ أَنْ تَتَّخِذَ لِي نَعْشاً فَقَدْ رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ صَوَّرُوا صُورَتَهُ فَقَالَ لَهَا صِفِيهِ إِلَيَّ فَوَصَفَتْهُ فَاتَّخَذَهُ لَهَا فَأَوَّلَ نَعْشٍ عَمِلَ فِي وَجْهِ الْأَرْضِ ذَلِكَ وَ مَا رَأَى أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا عَمَلٌ أَحَدٌ ثُمَّ قَالَتْ أَوْصِيكَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا حَقِّي فَإِنَّهُمْ أَعْدَائِي وَ أَعْدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَا مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَذْفَنِي فِي اللَّيْلِ إِذَا هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ نَامَتِ الْأَبْصَارُ ثُمَّ تُوفِّيَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ عَلَى آبِئِهَا وَ بَغْلِهَا وَ بَنِيهَا فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً وَاحِدَةً وَ اجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخْنَ صَرْخَةً وَاحِدَةً كَادَتْ الْمَدِينَةُ أَنْ تَرْغَزَ مِنْ صَرَاحِهِنَّ وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُرْفِ الْفَرَسِ إِلَى عَلِيٍّ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ فَبَكَى النَّاسُ لِبَكَائِهِمَا وَ خَرَجَتْ أُمَّ كُنُوزٍ وَ عَلَيْهَا بُرْقَعَةٌ وَ تَجَرُّ ذَيْلَهَا

مُتَجَلِّلَةً بِرِدَاءٍ عَلَيْهَا تَسْحُبُهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْآنَ حَقَّ فَقْدُنَاكَ فَقَدْ لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَ هُمْ يَرْجُونَ وَ يَنْظُرُونَ أَنْ تَخْرُجَ الْجَنَازَةُ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهَا وَ خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ انْصَرَفُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أُخْرِجَتْ فِي هَذِهِ الْعَشِيِّ فَقَامَ النَّاسُ وَ انْصَرَفُوا فَلَمَّا أَنْ هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عَمَّارٌ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانٌ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصِّهِ صَلُّوا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَّى عَلِيٌّ حَوَالِيهَا قُبُوراً مُزَوَّرَةً مِقْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّى لَا يَعْرِفَ قَبْرُهَا (١).

اگر این روایت صحیح باشد، از حضرت زهرا(س) چه انسانی ترسیم می‌شود؟ کسی که هیچ‌گونه تحملی ندارد و نسبت به مرگ پدر، انسان ضعیف و بی‌طاقتی است! متأسفانه این‌گونه مطالب محتوای روضه‌ها قرار گرفت.

قتال نیشابوری یک شیعه است و روایتی که او نقل می‌کند، محتوای سخنرانی حضرت زهرا(س) نیست؛ بلکه حضرت را از همان ابتدا فردی بیمار جلوه می‌دهد و معرفی می‌کند. با این حساب، حضرت زهرا(س) کدام روز به دفاع از حضرت علی(ع) برخاستند؟! در این روایت، داستان دفاع حضرت بیان نشده است و وقتی این داستان با زندگی حضرت مقایسه و منطبق می‌شود، جایی برای دفاع باقی نمی‌ماند. این روایت، بیماری حضرت زهرا(س) را به موت پیامبر(ص) نسبت می‌دهد؛ درحالی‌که بیماری ایشان ناشی از موت پیامبر(ص) نبود. حتی روایاتی مانند روایات سلیم بن قیس با این روایت متناقض است. به عبارتی روایت قتال یک تحریفی راجع به گریه‌های حضرت زهرا(س) ایجاد می‌کند.

همچنان‌که بیان شد، حقایقی که سینه‌به‌سینه و به‌طور شفاهی نقل می‌شد، علیه جریان مقابل به‌شکل یک معضل و یک مشکل درآمده بود؛ لذا داستان‌هایی دروغین به‌شکل روایت جعل کردند. روایت قتال قطعاً دروغ و جعلی است. گریه‌ای که از حضرت زهرا(س) در این روایت نقل شده است، مبارزه منفی نیست؛ چون در این گریه‌ها از ظلم‌ها و اذیت و آزارهای طرف مقابل یاد نمی‌شود؛ درحالی‌که گریه بر مصائب امام حسین(ع) یک مبارزه منفی است؛ چون لایه‌لای این گریه‌ها جنایات یزید و شمر بازگو می‌شود. اما اگر فقط گفته شود امام حسین(ع) از دنیا رفتند، ولی علت آن بیان نشود، گریه بر چنین مصیبتی مبارزه منفی نخواهد بود. گریه بر مرگ، مبارزه منفی نیست. روایت مذکور، علت گریه‌های حضرت زهرا(س) را رحلت حضرت رسول(ص) بیان می‌کند.

علت صدور روایت «فاطمه بضعة منی...» از سوی پیامبر(ص)

پیامبر(ص) فرمودند: «فاطمه بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی و من أبغضها فقد أبغضنی» (٢). علت صدور این کلام از پیامبر(ص) در مورد فاطمه(س) چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

در ماجرای حضرت یوسف(ع) گفته شد که وقتی برادران یوسف(ع) از پدرشان، حضرت یعقوب(ع) تقاضا کردند تا یوسف(ع) را همراه آنها به صحرا بفرستد، حضرت یعقوب(ع) می‌دانست که برادران یوسف(ع) برنامه‌ای دارند و از طرف دیگر می‌دانست یک حادثه‌ای باید اتفاق بیفتد؛ به همین جهت نباید حضرت یوسف(ع) را همراه برادران روانه صحرا کند؛ لذا ایشان به فرزندان خود فرمودند: می‌ترسم گرگ یوسف(ع) را بخورد: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (۳). برادران یوسف(ع) گفتند: آیا گرگ یوسف را بخورد، درحالی‌که ما قوی و محکم هستیم؟! «قَالُوا لَإِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ» (۴).

حال سؤال می‌شود: چرا حضرت یعقوب(ع) چنین جمله‌ای را در مورد یوسف(ع) به برادران ایشان بیان داشتند؟ دلیل این است که حضرت یعقوب(ع) می‌خواستند یک توجیهی برای فرزندان خود بیان کنند تا وقتی آنها بدون یوسف(ع) برمی‌گردند، یک توجیهی بر کار خود داشته باشند. به عبارتی، یعقوب(ع) یک جمله‌ای را دهان برادران یوسف(ع) گذاشتند تا برای مفقود کردن یوسف(ع) توجیه و دلیل عوام‌پسندی داشته باشند و دست به قتل او نزنند. قرآن در این باره می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» (۵)؛ یعنی همان جمله‌ای که یعقوب(ع) به آنها یاد داده بود، در توجیه کار خود بیان کردند. اگر حضرت یعقوب(ع) چنین جمله و راهکاری به آنها نمی‌گفت، برادران، یوسف(ع) را می‌کشتند و حضرت یعقوب(ع) می‌بایست آنها را مورد بازجویی قرار می‌داد و جنازه یوسف(ع) را از آنها مطالبه می‌کرد. حال اگر جنازه را می‌آوردند و به کار خود اعتراف می‌کردند، حضرت قاتل را قصاص می‌کرد و اگر جنازه را نمی‌آوردند، می‌بایست آنها را به دلیل دروغ، مورد توبیخ قرار می‌دادند و این مسئله کش پیدا می‌کرد و به هیچ صلاحی نمی‌رسید. اما وقتی برادران گفتند گرگ‌ها یوسف را خوردند، حضرت یعقوب(ع) نمی‌توانست بگوید گرگ را احضار کنید تا صدق و کذب گفتار آنها معلوم گردد. بنابراین اگر حضرت یعقوب(ع) این مطلب را بیان نمی‌فرمودند، برادران، یوسف(ع) را می‌کشتند و بعدا مفسد زیادی به وجود می‌آمد.

ممکن است اشکال شود که چرا یعقوب نبی(ع) با اینکه می‌دانستند و نسبت به اتفاقات آگاهی داشتند، یوسف(ع) را فرستادند؟ در جواب باید دانست که یعقوب(ع) از برنامه الهی آگاه است و نمی‌توان مانع تحقق برنامه الهی شد. ایشان قضایا را می‌دانستند و اینکه حضرت یعقوب(ع) قبل از اجازه دادن به فرزندان خود برای بردن یوسف(ع) به صحرا، فرمودند می‌ترسم گرگ او را بخورد، تنمه بر یک مطلبی است.

اما پیامبر اکرم(ص) به چه دلیل فرمودند: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؟ چرا پیامبر(ص) ابتداءً این مطلب را بیان فرمودند؟ معلوم می‌شود که یک اتفاقی قرار است بیفتد و این کلام حضرت بعدا تأثیرگذار خواهد بود.

روایات مجعول در مورد شأن صدور حدیث «فاطمه بضعة منی...»

جریان مقابل برای این وقایع، دروغسازي کردند. در زمان رسول خدا(ص) هنوز چیزی اتفاق نیفتاده بود؛ اما چرا حضرت این جمله را در مورد فاطمه(س) بیان فرمودند؟ بعد از رحلت شهادت‌گونه رسول خدا(ص) این وقایع اتفاق افتاد.

روایتی که قتال نیشابوری آن را نقل کرد و بیان آن گذشت، هیچ قسمت از آن به روایت «فاطمه بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی و من أبغضها فقد أبغضنی» از پیامبر(ص) در مورد حضرت زهرا(س) اشاره‌ای ندارد. یکی از اقداماتی که جریان مقابل انجام داد تا حوادث بعد از پیامبر(ص) در تیررس سؤالات قرار نگیرد، این بود که برای روایت مذکور، در زمان خود پیامبر(ص) تاریخ‌سازی کرده و گفتند: علی بن ابی طالب به خواستگاری دختر ابوجهل رفت و دختر پیامبر(ص) که در آن زمان، همسر علی بود، متوجه این ماجرا شد! روایت این داستان دروغین، در کتب عامه به‌طور مفصل نقل شده است.

مسور بن مخرمه این روایت را نقل می‌کند. احمد بن حنبل نیز این روایت را در فضائل الصحابه بیان کرده است:

حَدَّثَنَا اللَّهُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ، أَنَّ الْمُسَوَّرَ بْنَ مَخْرَمَةَ، أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، وَعِنْدَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، (در حالی که زهرا همسر او بود) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ لَا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، (قوم می‌گویند: تو هیچ‌گاه به حمایت از دخترانت در نمی‌آیی و هرچه به دخترانت زور بگویند، تو عصبانی نمی‌شوی) وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ نَاحِجًا ابْنَةُ أَبِي جَهْلٍ، (علی به خواستگاری دختر ابوجهل رفته است) قَالَ الْمُسَوَّرُ: فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعَتْهُ حِينَ تَشْهَدُ (حضرت برای سخنرانی قیام کردند. پس از اینکه در خطبه سخنرانی، شهادتین را دادند) ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِي، فَصَدَّقَنِي (من یک دختر - یعنی زینب - به عاص بن ربیع دادم و او هم به‌خوبی با من رفتار کرد) وَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُضْغَةٌ مِنِّي، وَإِنَّمَا أَكْرَهُ أَنْ يَفْتَنُوهَا، (فاطمه پاره تن من است و من از اینکه او را دچار فتنه کنند، ناراحت می‌شوم) وَإِنَّهَا، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَبَدًا (هرگز دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا در یک خانه جمع نمی‌شوند) قَالَ: فَتَرَكَ عَلِيُّ الْخُطْبَةَ (علی هم از خواستگاری دست برداشت!) (٦).

از این نوع روایاتی که عامه آن را نقل کردند، انتظاری نیست؛ اما روایاتی وجود دارد که در کتب خاصه وجود دارد. روایتی که در ذیل به آن اشاره می‌شود، مرحوم صدوق در علل الشرائع آن را نقل کرده است:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ وَزِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَا: أَتَى رَجُلًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ هَلْ تُشَيِّعُ الْجَنَازَةَ بِنَارٍ وَ يُمَشِّيَ مَعَهَا بِمِجْمَرَةٍ أَوْ قَنْدِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُضَاءُ بِهِ؟ (مردی نزد امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: آیا در تشییع جنازه، آتش‌دان، قندیل و مانند آن مثل شمع‌دان آورده می‌شود؟) قَالَ: فَتَغَيَّرَ لَوْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ (رنگ حضرت عوض شد) وَ اسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ جَاءَ شَقِيٌّ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ (یک شقی از اشقیا نزد دختر رسول خدا (ص) آمد) فَقَالَ لَهَا: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ خُطِبَ بِنْتُ أَبِي جَهْلٍ؟ (آیا شنیدی علی به خواستگاری دختر ابوجهل رفته است؟) فَقَالَتْ: حَقًّا مَا تَقُولُ؟! (حضرت (س) فرمودند: راست می‌گویی؟! فَقَالَ: حَقًّا مَا أَقُولُ (واقعاً همین طور است) - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - (سه مرتبه این سؤال و جواب انجام شد) فَدَخَلَهَا مِنَ الْغَيْرَةِ مَا لَا تَمْلِكُ نَفْسَهَا (این قدر دچار حسادت زنانگی شد که نتوانست جلوی خودش را بگیرد!) وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَى النِّسَاءِ غَيْرَةً وَ كَتَبَ عَلَى الرِّجَالِ جِهَادًا (این روایت از قول امام صادق (ع) توجیه می‌آورد که خداوند بر زنان، غیرت و بر مردان، جهاد نوشته است. غیرت در این روایت به معنای تنفر از هوو بیان شده است) وَ جَعَلَ لِلْمُحْتَسِبَةِ الصَّابِرَةِ مِنْهُنَّ مِنَ الْأَجْرِ مَا جَعَلَ لِلْمُرَابِطِ الْمُهَاجِرِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (به زنان می‌گوید: اگر شوهرانشان همسر دیگری اختیار کردند و زنان صبر کردند و اعتراضی نکردند، ثواب مردی که در جبهه به نگرهبانی مشغول است به آنان داده می‌شود. پس خداوند اگرچه تنفر از هوو را در نهاد زن قرار داده است، اما زن را به صبر توصیه می‌کند. این روایت، واکنش زهرای اطهر و عصمة‌الله‌الکبری، دختر پیامبر اسلام (ص) را چگونه به تصویر می‌کشد؟! قَالَ: فَاشْتَدَّ غَمُّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ وَ بَقِيَتْ مُتَفَكِّرَةً هِيَ حَتَّى أَمَسَتْ (تا شب خود را حفظ کردند) وَ جَاءَ اللَّيْلُ حَمَلَتْ الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْمَنِ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْسَرِ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كُلْثُومٍ الْيُسْرَى بِيَدِهَا الْيُمْنَى ثُمَّ تَحَوَّلَتْ إِلَى حُجْرَةِ أَبِيهَا (بچه‌ها را برداشت و به خانه پدر رفت. کسی که این روایت را جعل کرده است، واقعاً نادان و بی‌سواد بوده است؛ چون هیچ‌کس بچه بزرگ را روی دوش نمی‌گذارد و بچه کوچک را پیاده ببرد؛ چون اگر مراد از ام‌کُلثوم، حضرت زینب (س) باشد، ایشان حدود دو سال از امام حسین (ع) کوچک‌تر بودند و اگر این اتفاق مربوط به قبل از رحلت پیامبر (ص) باشد، در آن زمان، امام حسن (ع) هشت‌ساله و امام حسین (ع) هفت‌ساله و زینب کبری (س) پنج‌ساله بودند. در این روایت فاطمه زهرا (س) بچه هفت و هشت‌ساله را روی دوش می‌گذارد و بچه پنج‌ساله را پیاده می‌برد! از طرف دیگر کسی که این روایت را جعل کرده است، نمی‌دانسته که خانه زهرا (س) و علی (ع) با خانه پیامبر (ص) یک درب فاصله است؛ یعنی با عبور از یک درب، می‌توان از خانه زهرا (س) به خانه پیامبر (ص) وارد شد و نیازی به عاتق نبود) فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ فِي حُجْرَتِهِ فَلَمْ يَرَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ (یک‌مرتبه علی (ع) وارد خانه شد و متوجه شد فاطمه (س) و بچه‌ها در خانه نیستند) فَاشْتَدَّ لَذَلِكَ غَمُّهُ وَ عَظُمَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَعْلَمْ الْقِصَّةَ مَا هِيَ (درحالی‌که از ماجرا بی‌خبر است) فَاسْتَحَى أَنْ يَدْعُوَهَا مِنْ مَنْزِلِ أَبِيهَا (خجالت کشید تا فاطمه (س) را از خانه پدرش صدا کند. اگر بین خانه علی (ع) و خانه پیامبر (ص) فاصله است، حضرت علی (ع) از کجا دانستند که فاطمه (س) خانه پدرشان هستند؟! پس معلوم می‌شود این

دو خانه به هم چسبیده است و حضرت صدای فاطمه (س) را شنیدند که منزل پدرشان هستند؛
 ولذا خجالت کشید تا ایشان را صدا کند) **فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ** (حضرت
 وارد مسجد شدند و مقداری نماز خواندند) **ثُمَّ جَمَعَ شَيْئًا مِنْ كَثِيبِ الْمَسْجِدِ** (مقداری از شن‌های
 مسجد را برداشتند) **وَ اتَّكَأَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ**
أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ (وقتی پیامبر (ص) متوجه ناراحتی زهرا (س) شدند، مقداری آب به صورت
 ایشان پاشیدند) **ثُمَّ لَبَسَ ثَوْبَهُ وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ** (سپس لباسشان را پوشیدند و وارد مسجد شدند)
فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ كُلَّمَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَذْهَبَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ
وَ الْعَمِّ (مرتب نماز خواندند و برای فاطمه (س) دعا کردند تا حزن و غم از ایشان دور شود) **وَ**
ذَلِكَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَ هِيَ تَتَقَلَّبُ وَ تَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ (علت این بود که وقتی از خانه خارج
 می‌شد، متوجه شدند که زهرا (س) آرامش ندارد و مرتب در حال راه رفتن هست) **فَلَمَّا رَأَاهَا**
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهَا لَا يُهْنِيهَا النَّوْمُ (وقتی متوجه شدند خوابش نمی‌برد) **وَ**
لَيْسَ لَهَا قَرَارٌ قَالَ لَهَا: قَوْمِي يَا بَنِيَّةَ فَقَامَتْ فَحَمَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْحَسَنَ وَ
حَمَلَتِ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كَلْثُومٍ فَانْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (حضرت آنها را نزد
 علی (ع) آورد) **وَ هُوَ نَائِمٌ** (درحالی‌که حضرت علی (ع) خوابیده بودند) **فَوَضَعَ النَّبِيُّ رِجْلَهُ عَلَى**
رِجْلِ عَلِيٍّ فَغَمَزَهُ (حضرت پای خودشان را روی پای علی (ع) گذاشتند و فشار دادند) **وَ قَالَ:**
قُمْ يَا أَبَا ثُرَابٍ (ای ابوتراب بلند شو!) **فَكَمْ سَاكِنٍ أَرَعَجْتَهُ** (چقدر انسان‌هایی که آرامش داشتند و
 تو به دردسر انداختی!) **أَدْعُ لِي أَبَا بَكْرٍ مِنْ دَارِهِ وَ عَمْرٌ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ طَلْحَةَ** (برو! ابوبکر و
 عمر و طلحه را فراخوان کن) **فَخَرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَخْرَجَهُمَا مِنْ مَنَزِلِهِمَا** (حضرت
 علی (ع) هم آنها را از منزلشان احضار کرد) **وَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ**
سَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا
مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَأَنَّ كَمَنْ آذَاهَا فِي
حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَأَنَّ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي؟ (برخی از این مطالب مطرح‌شده واقعا
 افتضاح است و جای تأسف دارد؛ اما از اینجا به بعد، مطلب به‌گونه دیگری بیان می‌شود. آیا
 نمی‌دانی کسی که فاطمه (س) را بعد از موت من اذیت کند، مرا اذیت کرده است؟) **قَالَ: فَقَالَ**
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (بله ای رسول خدا! همین‌طور است که می‌گویید) **قَالَ:**
فَقَالَ: فَمَا دَعَاكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ؟ (برای چه این کار را کردی؟) **فَقَالَ عَلِيٌّ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ**
نَبِيًّا مَا كَانَ مِنِّي مِمَّا بَلَغَهَا شَيْءٌ (یا رسول‌الله! من این کار را نکردم و و به خواستگاری او
 نرفتم) **وَ لَا حَدَّثْتُ بِهَا نَفْسِي** (حتی به ذهن من هم خطور نکرد تا به خواستگاری دختر ابوجهل
 بروم) **فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: صَدَقْتَ وَ صَدَقْتَ** (راست می‌گویی و زهرا (س)
 هم تصدیق کرد) **فَفَرَحَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِذَلِكَ** (فاطمه (س) به‌واسطه آن خوشحال شد) **وَ**
تَبَسَّمَتْ حَتَّى رَأَى ثَغْرَهَا (آن‌قدر خندید که دندان‌های مبارک حضرت نمایان شد. اول تا آخر این
 روایت، یک چیز عجیب و غریبی است. این روایت در علل الشرایع مرحوم صدوق است؛ یعنی
 این حرف‌ها مربوط به قرن ۴ هجری و چداره غیبت کبری است. مرحوم صدوق در سنه ۳۳۶
 از دنیا رفته و غیبت صغری را درک کرده است. اینکه مرحوم صدوق این روایت را نقل
 می‌کند، معنایش این است که این حرف‌ها بین مردم شایع بوده است. چرا مرحوم صدوق این

حرف‌ها را از قول امام صادق (ع) نقل می‌کند؟ چون این تحریفات وجود داشته است و مرحوم صدوق اینها را بیان می‌کند تا نسل‌های بعدی متوجه این‌گونه حرف‌های دروغ باشند و همه‌چیز را قبول نکنند) فقال أحدهما لصاحبه: إِنَّهُ لَعَجَبٌ لِحَيِّهِ مَا دَعَاهُ إِلَى مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَةُ. قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ بِأَصَابِعِهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ وَحَمَلَ الْحُسَيْنَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُمَّ كُلْتُمَا وَأَدْخَلَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْتَهُمْ وَوَضَعَ عَلَيْهِمُ قَطِيفَةً وَاسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ خَرَجَ وَصَلَّى بَقِيَّةَ اللَّيْلِ فَلَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَرَضَهَا الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ أُتْيَاها عَائِدِينَ (این دو نفر برای عیادت آمدند) وَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهَا فَأَبَتْ أَنْ تَأْذُنَ لَهَا (حضرت از اینکه به آنها اجازه ورود بدهند، ابا کردند) فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَعْطَى اللَّهَ عَهْدًا أَنْ لَا يُظْلَلَهُ سَقْفُ بَيْتٍ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَيَتَرَاضَاهَا (اگر این حرف‌ها صحیح باشد، مطلبی قابل بیان است که به آن اشاره می‌شود: وقتی جریان مقابل آمد تا علی (ع) را از خانه بیرون ببرد، حضرت زهرا (س) پشت درب خانه آمدند و آن مصائب بر ایشان وارد شد و ایشان در بستر قرار گرفتند. حضرت علی (ع) به نفراتی که بعداً به ایشان ملحق شدند، اشاره کردند تا آنها با جریان مقابل بیعت کنند؛ ولذا آنها بیعت کرده و در مسجد منتشر شدند و بین جماعت مردم، روایت «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي» را خوانده و آن را منتشر کردند. این اقدام حضرت مؤثر واقع شد و جریان مقابل، متوجه خطری شد که او را تهدید می‌کرد؛ ولذا خواستند تا با عذرخواهی از حضرت زهرا (س) و طلب رضایت از ایشان، مشکل به‌وجودآمده را حل کنند. وقتی آمدند رضایت بگیرند، با مخالفت حضرت زهرا (س) مواجه شدند و ایشان آنها را به حضور نپذیرفتند. وقتی جریان مقابل راه را بر خود بسته دیدند، در روایت آمده که نفر اول در آفتاب نشست تا به او اذن داده شود. آنها خیلی استادانه و ماهرانه علیه جبهه حق جوسازی کردند. ابوبکر گفت: قسم می‌خورم که زیر سایه نروم تا اینکه زهرا (س) به من اجازه حضور بدهد و نزد او بروم و از او رضایت بطلبم) فَبَاتَ لَيْلَةً فِي الْبَقِيعِ (شب را در بقیع گذراند) مَا يُظْلَلُهُ شَيْءٌ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ أَتَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ (عمر نزد علی (ع) آمد) فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ شَيْخٌ رَفِيقُ الْقَلْبِ (ابوبکر خیلی رفیق‌القلب و دل‌نازک است) وَ قَدْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ (او با رسول خدا (ص) در غار بود) فَلَهُ صُحْبَةٌ وَ قَدْ أُتِينَاهَا غَيْرَ هَذِهِ الْمَرَّةِ مِرَارًا تُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَأْبَى أَنْ تَأْذُنَ لَنَا حَتَّى نَدْخُلَ عَلَيْهَا فَتَنْتَرِاضِيَ (مرتب آمدیم؛ ولی زهرا اجازه ورود نمی‌دهد) فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنَا عَلَيْهَا فَافْعَلْ (آیا تو می‌توانی برای ما از او اجازه بگیری؟) قَالَ: نَعَمْ فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ كَانَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ مَا قَدْ رَأَيْتَ (یا زهرا! می‌دانی که این افراد در حق تو چه کردند! این جمله خیلی جمله مهمی است) وَ قَدْ تَرَدَّدَا مِرَارًا كَثِيرَةً وَ رَدَدْتَهُمَا وَ لَمْ تَأْذِنِي لَهَا وَ قَدْ سَأَلَانِي أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهَا عَلَيْكَ (خیلی آمدند و شما به آنها اجازه حضور ندادید. از من خواستند تا اجازه بگیرم) فَقَالَتْ وَ اللَّهُ لَا أَذُنُ لَهَا وَ لَا أَكْلُمُهُمَا كَلِمَةً مِنْ رَأْسِي حَتَّى أَلْقَى أَبِي فَأَشْكُوهُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعَا وَ ارْتَكَبَاهُ مِنِّي (به خدا قسم، اجازه نمی‌دهم؛ تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت اینها را پیش پدرم ببرم؛ به کاری که انجام دادند) فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي ضَمَنْتُ لَهَا ذَلِكَ (من به آنها قول دادم که از شما اجازه بگیرم) قَالَتْ: إِنْ كُنْتُ قَدْ

ضَمِنَتْ لِهَمَّا شَيْئًا فَالْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ النِّسَاءُ تَتَّبِعُ الرِّجَالَ لَا أُخَالِفُ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَأَنْذَنَ لِمَنْ أَحَبَّيْتَ فَخَرَجَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لِهَمَّا فَلَمَّا وَقَعَ بَصَرُهُمَا عَلَيَّ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَلَّمَأَ عَلَيْهَا فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا (حضرت جواب آن دو نفر را ندادند) وَ حَوَّلَتْ وَجْهَهَا عَنْهُمَا (عبارت می‌گوید: «حَوَّلَتْ وَجْهَهَا»؛ نه اینکه «حَوَّلَتْ عَنْهُمَا»؛ یعنی حضرت صورت خود را برگردانند؛ چون ایشان اصلاً نمی‌توانستند تکان بخورند تا بتوانند همه بدن خود را برگردانند و حرکت بدهند؛ کمر حضرت شکسته بود) فَتَحَوَّلَا وَ اسْتَقْبَلَا وَجْهَهَا حَتَّى فَعَلَتْ مَرَارًا وَ قَالَتْ: يَا عَلِيُّ جَافِ الثُّوبَ وَ قَالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوَّلَهَا: حَوَّلَنَ وَجْهَهَا حَوَّلًا إِلَيْهَا (هرچه آنها به سمت حضرت می‌آمدند، ایشان رویشان را برمی‌گردانند) فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَ اجْتِنَابَ سَخَطِكَ نَسْأَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ تَصْفَحِيَ عَمَّا كَانَ مِنَّا إِلَيْكَ (ابوبکر گفت: ما را از این کارهایی که انجام دادیم، ببخش) قَالَتْ: لَا أَكَلُّكُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً وَاحِدَةً أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى أَبِي وَ أَشْكُوَكُمَا إِلَيْهِ وَ أَشْكُوَ صَنِيعَكُمَا وَ فِعَالَكُمَا وَ مَا ارْتَكَبْتُمَا مِنِّي (ظلمی که به من روا داشتید و رفتاری که با من داشتید) قَالَا: إِنَّا جِنَّا مُعْتَذِرِينَ مُبْتَغِيَيْنَ مَرْضَاتِكَ فَاغْفِرْ لَنَا وَ اصْفَحْ عَنَّا وَ لَا تُوَاخِذِنَا بِمَا كَانَ مِنَّا فَالْتَفَتَتْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَتْ: إِنِّي لَا أَكَلُّهُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَسْأَلَهُمَا عَنْ شَيْءٍ (حضرت متوجه علی(ع) شدند و فرمودند: من با این دو نفر صحبت نمی‌کنم؛ تا زمانی که یک سؤال مرا جواب دهند) سَمِعَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَإِنْ صَدَّقَانِي رَأَيْتُ رَأْيِي (اگر راست گفتند، رأی خود را صادر می‌کنم) قَالَا: اللَّهُمَّ ذَلِكَ لَهَا وَ إِنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَ لَا نَشْهَدُ إِلَّا صِدْقًا (حتماً واقعیت را می‌گوییم) فَقَالَتْ: أَنْشِدُكُمَا اللَّهُ أَمْ تَذْكُرَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اسْتَخْرَجَكُمَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ لَشَيْءٍ كَانَ حَدَثًا مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَا: اللَّهُمَّ نَعَمْ (بله؛ شنیدیم) فَقَالَتْ: أَنْشِدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي؟ قَالَا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ فَاشْهَدُوا يَا مَنْ حَضَرَنِي أَنْهُمَا قَدْ آذَانِي فِي حَيَاتِي وَ عِنْدَ مَوْتِي (در این روایت، بیان نشده که آن دو نفر با زنان آمده باشند؛ اما این دو نفر با عده‌ای از زنان آمده بودند. همچنان‌که قبلاً بیان شد، وقتی آن دو نفر اذن ورود می‌خواستند، با گروهی از زنان آمده بودند. تا پایان روایت ملاحظه شود) (۷).

شروع مبارزه حضرت زهرا(س) پس از رسول خدا(ص)

بنابر این فهم اینکه ماجرا چگونه رخ داده است، به سادگی امکان‌پذیر نیست و تلاش بسیاری صورت گرفته تا واقعیت سانسور شود؛ اما حقیقت قضیه این بود که زهرا(س) بلافاصله بعد از رسول خدا(ص) مطلقاً گریه نمی‌کردند تا اینکه این حوادث شروع شد. حضرت بلافاصله گریه نمی‌کنند؛ چون می‌خواهند وارد میدان مبارزه شوند.

وقتی طرف مقابل در رأس حکومت قرار گرفت، امیرالمؤمنین(ع) در خانه بودند. وقتی آنها فدک را غصب کردند، حضرت زهرا(س) از خانه بیرون آمدند و با آنها محاجه کردند که چرا فدک را به ناحق غصب کردند؟! حضرت بعد از محاجه، طرف مقابل را محکوم کردند و سپس سند فدک را از طرف مقابل گرفته و راهی دفتر فدک می‌شوند که در کوچه، آن واقعه رخ می‌دهد و حضرت را مضروب می‌سازند و سیلی به صورت ایشان می‌زنند. ایشان بعد از این ماجرا در مسجد خطبه می‌خوانند. وقتی حضرت خطبه خواندند، نفر اول در جمله‌ای حضرت را مأیوس می‌کند و از واگذاری فدک به ایشان ابا و خودداری کرده و می‌گوید فدک را به زهرا(س) نمی‌دهد. وقتی نفر اول گفت سند فدک را به حضرت نمی‌دهد، حضرت زهرا(س) فرمودند: شکایت شما را به پدرم می‌برم. نفر اول گفت: هر کاری می‌خواهی، انجام بده؛ تو نورچشم رسول خدایی. حضرت بر سر قبر رسول خدا(ص) حاضر شده و فریاد زدند: یا رسول الله! وقتی از دنیا رفتی، امت تو در حق دین چه‌ها کردند! ایشان شروع کردند به شکایت کردن و زنان مدینه در کنار حضرت به شکوائیه ایشان گوش می‌دادند. زنان بعد از شنیدن شکوائیه حضرت، به خانه‌هایشان رفته و واقع ماجرا را به شوهرانشان بیان می‌کردند و متوجه شدند که فریب جریان مقابل را خورده‌اند. آنها کم‌کم نسبت به جریان مقابل، بیعت‌شکنی کرده و سراغ علی(ع) رفتند. جریان مقابل، متوجه بیداری تدریجی مردم شده بود. نمود بیداری مردم به این صورت بود که آن تعداد ۴ نفری که از ابتدا با جریان مقابل، بیعت نکرده بودند و از همان ابتدا همراه علی(ع) بودند، به ۱۱ نفر تبدیل شدند و تعداد آنها کم‌کم رو به فزونی نهاده بود که جریان مقابل، متوجه این موضوع شده بود و فهمیده بود که گریه‌های حضرت برای آنها مشکل‌ساز شده است؛ لذا تصمیم گرفتند حضرت را ساکت کنند. به حضرت گفتند: تو نظم مسجد را به هم ریختی. حضرت روانه بقیع شدند. وقتی ایشان به بقیع رفتند، زنان بیشتری اطراف حضرت جمع می‌شدند.

هجوم به خانه اهل بیت(ع) و قضایای مسجد

جریان مقابل متوجه وخامت اوضاع علیه خود شدند؛ لذا تصمیم گرفتند حضرت را ساکت کنند. به ایشان نامه نوشتند که علی، خانه تو را کانون مخالفین قرار داده است. حضرت زهرا(س) در جواب آنها فرمودند: این خانه، خانه من نیست؛ خانه علی(ع) است و ثانیاً اگر بخواهید او را بازداشت کنید، باید از جنازه من رد شوید. جبهه باطل، پشت خانه علی(ع) جمع شدند. در این هنگام، حضرت زهرا(س) پشت درب خانه حاضر شدند. آنها خطاب به حضرت گفتند: با تو کار نداریم؛ آمده‌ایم علی را با خود ببریم. زهرا(س) فرمودند: نمی‌گذارم علی(ع) را با خود ببرید (۸). آنها درب خانه را به آتش کشیدند و با لگد به درب خانه حمله کردند. زهرا(س) پشت درب بودند و کنار نرفته و ایستادگی کردند تا او طرف دعوا باشد؛ لذا پهلوی حضرت در این ماجرا شکسته شد. آنها وارد خانه شدند و خواستند علی(ع) را با خود ببرند. همین‌که

خواستند از در خانه خارج شوند، زهرا(س) متوجه شدند هنوز جان علی(ع) در خطر است؛ لذا کمر بند حضرت را محکم گرفتند. جبهه باطل متوجه شد که نمی‌تواند علی(ع) را با خود ببرد و مردم نظاره‌گر هستند و هر آینه ممکن است عده‌ای از مردم علیه آنها به شورش برخیزند. ورودی مسجد بود که در صدد کوتاه کردن دست زهرا(س) از کمر بند علی(ع) برآمدند؛ لذا زدند و دست ایشان را شکستند. علی(ع) را تا کنار منبر رسول خدا(ص) آورده و از ایشان می‌خواهند تا با آنها بیعت کند؛ در غیر این صورت، او را به شهادت می‌رسانند. سه مرتبه از حضرت خواستند تا بیعت کنند و ایشان از بیعت امتناع می‌کردند. در مرتبه سوم، وقتی زهرا(س) متوجه شدند واقعا جان علی(ع) در خطر و نزدیک است که شمشیر پایین بیاید، فریاد زدند: فلانی! به خدا قسم، اگر یک مو از سر پسر عم کم شود، شما را نفرین می‌کنم. ناگهان مسجد به لرزه درآمد و آسمان تیره و تار شد. کسی که با شمشیر بالای سر حضرت ایستاده بود، ترسید و متوجه شد حضرت زهرا(س) از مسیر دیگری وارد شده است و وقتی از نیت قتل علی(ع) منصرف شد، علی(ع) به سلمان اشاره کرده و فرمودند: ادرک بنت رسول- الله(ص)! به زهرا(س) بگو: مأموریت به‌خوبی انجام شد و از قتل من منصرف شدند و بیعت هم نمی‌گیرند. حضرت زهرا(س) به‌زور خودشان را سرپا نگه داشته بودند. به‌محض اینکه پیام علی(ع) را دریافت کردند، بی‌هوش روی زمین افتادند. آن فرد نیز درحالی‌که از بیعت گرفتن منصرف شده بود، از منبر پایین آمد. حضرت علی(ع) زهرا(س) را به خانه بردند و از این لحظه، آن ۱۵ روزی که حضرت در بستر بودند، آغاز شد که امام باقر(ع) در این باره فرمودند: بیماری مادر ما ۱۵ روز طول کشید. این کلام حضرت به این معناست که مبارزات حضرت و بیدارگری مردم انجام شده بود.

به هر حال، به خانه علی(ع) حمله شد؛ اما جبهه باطل نه توانست از علی(ع) بیعت بگیرد و نه ایشان فراموش شد.

روایت «فاطمه بَضَعَتْ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي» (۹) در همین زمان خوانده شد؛ و لذا جبهه باطل در مخمصه واقع شده بود. آنها خواستند از حضرت کسب رضایت کنند که با نارضایتی حضرت مواجه شدند و اوضاع علیه آنها بدتر شده بود؛ لذا در صدد این برآمدند که در تشییع جنازه جبران کنند؛ اما حضرت وصیت کردند تا ایشان را شبانه به خاک بسپارند.

سؤال: برخی گفته‌اند: جریان مقابل و جبهه باطل بلافاصله بعد از رحلت پیامبر(ص) به خانه زهرا(س) حمله‌ور شدند؟

پاسخ استاد: دلیلی ندارد که بلافاصله حمله کنند. وقتی علی(ع) در خانه هستند، کسی با ایشان کاری ندارد و نیازی به بیعت ایشان ندارند. هر فردی که از خانه بیرون بیاید، باید بیعت کند.

آنها کسی را از خانه بیرون نمی‌آورند و جریان باطل هیچ‌گاه در صدد ایجاد مشکل برای خودش نیست.

سؤال: بعد از مرگ معاویه، به خانه امام حسین(ع) آمدند تا از ایشان بیعت بگیرند.

پاسخ استاد: حضرت علیه حکومت یزید خروج کرده بودند. اگر حضرت در خانه خودشان بودند و علیه حکومت چیزی نمی‌گفتند، با او کاری نداشتند؛ لذا وقتی حضرت به فرماندار مدینه گفتند بیعت نمی‌کنم، گفت اشکالی ندارد؛ اما وقتی گزارش عدم بیعت ایشان به یزید رسید، گفت: او را می‌زنیم.

امام حسن(ع) نیز با معاویه بیعت نکردند. اگر با حکومت جور اعلان مخالفت نکنند، کسی با آنها کاری ندارد. اگر علی(ع) از خانه بیرون بیایند، باید بیعت کنند؛ در غیر این صورت تا زمانی که در خانه هستند، کسی با ایشان کاری ندارد.

سؤال: وقتی فردی محور یک اقدامی باشد، چرا حاکمیت طاغوت با او کاری نداشته باشد؛ چون در غدیر دیدند که حضرت رسول(ص) ایشان را به جانشینی خود برگزیده بودند.

پاسخ استاد: اصلاً حضرت علی(ع) در آن زمان محور نبودند. اگر حضرت علی(ع) در آن زمان محور بودند، چه تعداد از مردم می‌بایست گرد ایشان جمع می‌شدند؟!

سؤال: روایتی که می‌گوید نفر اول دستور داد تا حضرت را از خانه بیرون بیاورند، چه می‌شود؟

پاسخ استاد: این روایت مربوط به همین قضیه است؛ چون حضرت خانه خودشان را کانون مخالفین قرار داده بودند و مربوط به زمانی است که تعداد جبهه حق به ۱۱ نفر افزایش پیدا کرده بود. روایت می‌گوید: «إِذَا رَأَى النَّاسَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً ثُمَّ لَحِقُوا»؛ یعنی کم‌کم ملحق شدند. به عبارتی زمانی که تعداد آنها کم بود، جبهه باطل اقدامی علیه جبهه حق انجام نمی‌داد؛ اما وقتی متوجه افزایش تعداد افراد شدند، وارد اقدام عملیاتی شدند. آن زمان مردم از روی دشمنی با علی بن ابی طالب(ع) سراغ نفر اول نرفتند؛ بلکه مردم، نفر اول را قبول داشتند و وقتی به نفر سوم رسید، آن قضایا و احقاد بدری، حُنینی و خیبری زنده شد.

اولی تمام تند‌ها را به گردن نفر دوم می‌انداخت

ابوبکر نزد مردم مقبولیت داشت. او در کار خود ماهر بود و تمام تند‌ها را به گردن نفر دوم می‌انداخت؛ در حالی که استادِ نفر دوم، نفر اول است؛ مانند مدیر و ناظم مدرسه که مدیر با رأفت و ناظم با تند‌ی کار را به جلو می‌برند. برخی دانش‌آموزان می‌گویند: مدرسه آنها ناظم بد اخلاقی دارد؛ اما مدیر، خوش اخلاق است! اما باید دانست مدیر، ناظم را آورده است. قرار است ناظم

چوب بزند و مدیر با لبخند کار خود را پیش ببرد. نفر اول و دوم کارشان حساب شده و دقیق بود.

سؤال: اگرچه اوایل روایت مطرح شده جعلی است، اما ادامه روایت به ضرر جریان باطل تمام شده است.

چرا مرحوم صدوق (ره) روایت مرکب از مجعول و واقعیت را نقل کرده است؟

پاسخ استاد: سؤال اینجاست که چرا روایت مذکور به این صورت ترکیب شده است؟ مرحوم صدوق، بخش اول روایت را براساس حرف‌های جریان باطل آورده است؛ به این معنا که به‌گونه‌ای کار می‌شد تا واقعیت تحریف شده و نوشته و مفهوم نشود. مرحوم صدوق هم که قصد دارد یک‌سری از واقعیت‌ها را مکتوب کند، ناچار است واقعیت را در لفافه بیان کند و نمی‌تواند آن را به‌طور صریح بیان کند؛ لذا حقیقت تاریخ آن زمان، فقط حقیقت شفاهی و سینه‌به‌سینه است.

حضرت زهرا (س) به‌دلیل مبارزه و با شهادت از دنیا رفت

کلام آخر این است که امام صادق (ع) در روایتی صحیح فرمودند: «إِنَّ فَاطِمَةَ صَدِيقَةً شَهِيدَةً» (۱۰)؛ به خدا قسم، مادر ما، صدیقه و شهیده بود. با این روایت، جعلی بودن روایتی که می‌گوید حضرت زهرا (س) به‌دلیل رحلت حضرت رسول (ص) بیمار شدند، روشن می‌شود. روضه حضرت زهرا (س) باید در مبارزه خوانده شود.

(۱). روضة الواعظین، ج ۱، صص ۱۵۰-۱۵۲.

(۲). بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶ (با اندکی تفاوت).

(۳). یوسف/۱۳.

(۴). همان/۱۴.

(۵). همان/۱۷.

(۶). صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۲.

(۷). علل الشرائع، ج ۱، صص ۱۸۵-۱۸۷.

(۸). باید دانست: هرکس پشت در خانه حاضر می‌شد، یا باید بیعت می‌کرد و یا اینکه با شمشیر کشته می‌شد. علی(ع) نباید بیعت کند و نباید کشته شود.

(۹). بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶ (با اندکی تفاوت).

(۱۰). الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸. البته روایت از امام موسی کاظم(ع) نقل شده است.